

اصلاحات و پرسشهای اساسی

مجموعه مقالات

با آثاری از:

محسن آرمین

سید هاشم آقاجری

محمدرضا تاجیک

محمد مهدی جعفری

علی محمد حاضری

سعید حجاریان

سید محمد خاتمی

محمود سریع القلم

علیرضا شجاعی زند

عباس عبدی

علیرضا علوی تبار

محمد تقی فاضل میبدی

احمد قابل

حاتم قادری

ابراهیم متقی

رجبعلی مزروعی

مصطفی ملکیان

بهزاد نبوی



موسسه نشر و تحقیقات ذکر

فهرست مطالب

مقدمه ناشر	۷
خاستگاه جنبش اصلاحی دوم خرداد / محسن آرمین /	۱۱
جنبش کنونی اصلاحات، «اصلاحات مابعد انقلاب» است / سید هاشم آقاچری / ...	۲۱
تأملی آسیب‌شناختی بر گفتمان اصلاحات / محمدرضا تاجیک /	۳۷
اصلاحات و فهم دینی / محمد مهدی جعفری /	۵۵
انقلاب و اصلاح / علی محمد حاضری /	۸۴
محافظه‌کاران را نمی‌توان نادیده گرفت / سعید حجاریان /	۱۰۵
تا آخرین نفس ایستاده‌ام / سید محمد خاتمی /	۱۲۴
اصلاحات به مثابه یک مفهوم و یک برنامه / محمود سریع‌القلم /	۱۳۹
اصلاحات و پرسشهای اساسی / علیرضا شجاعی زند /	۱۶۱
اصلاحات مورد نیاز امروز ما اصلاحات روشی است / عباس عبدی /	۱۷۲
جنبش اصلاح‌طلبی و چالشهای پیش رو / علیرضا علوی تبار /	۱۸۸
گام نخست اصلاحات / محمد تقی فاضل‌میبدی /	۲۰۲
اصلاح‌طلبی: نقد دائمی وضع موجود / احمد قابل /	۲۱۱
بهمن ۵۷ و خرداد ۷۶ / حاتم قادری /	۲۴۳
روند اصلاحات در ایران / ابراهیم متقی /	۲۵۹
اسطوره‌سازی، آفت اصلاحات / رجبعلی مزروعی /	۲۷۴
اصلاحگری در دین به چه معناست؟ / مصطفی ملکیان /	۲۷۸
اصلاحات، نه استحاله و نه انقلاب در مقابل انقلاب / بهزاد نبوی /	۲۹۱

مقدمه ناشر

اصلاحات، اصلاح طلبی، اصلاحگری و واژه‌های همخانواده آنها، چندی است که در ادبیات سیاسی ایران، کاربرد فزونتری یافته‌اند. از نظر تاریخی، این کلمات سابقه‌ای طولانی در دایره واژگان سیاسی این سرزمین دارند؛ اما در دورانی که مبدأ آن هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران (دوم خرداد ۱۳۷۶) است، با افزایش چشمگیر بسامد این واژه‌ها در گفته‌ها و نوشته‌های فعالان سیاسی روبه‌رو شده‌ایم. نفوذ این واژگان به میان عامه مردم نیز ویژگی دیگر این دوره است. مقوله اصلاحات و اصلاح طلبی که تا پیش از این در حوزه فرهیختگان و نخبگان موضوع بحث بود، اکنون برای همه اقشار مردم ایران اسلامی به پدیده‌ای آشنا و خواستی عمومی تبدیل شده است.

با این همه، شیوع یک اصطلاح، لزوماً به معنای شفافیت مفهوم آن و برداشت درست و همه‌جانبه عمومی از آن و وضوح کاربردش نیست. گرچه اصلاحات، اکنون خواسته همگانی شهروندان جمهوری اسلامی ایران است، اما نباید از ابهام‌زدایی از این مقوله، غفلت کرد. زیرا به تجربه ثابت شده است که در حرکت‌های اجتماعی، ابهام، عدم شفافیت و مه‌آلودگی اهداف،

سمت و سو، ابعاد، لوازم و زمینه‌های حرکت، از بزرگترین آفات به شمار می‌آید.

در آغاز جنبش اصلاح‌طلبانه اخیر در ایران اسلامی، فضای سیاسی به طور آشکار به دو عرصه مدافعان اصلاحات و مخالفان اصلاحات تقسیم شد. اما به تدریج، مخالفان اصلاحات نیز خویشان را مدافع اصلاحات خواندند، ولی به تعریف اصلاحات از منظری دیگر پرداختند. این امر، گرچه از سویی بر حقانیت جنبش اصلاح‌طلبی تأکید می‌کرد و حاکی از پشتوانه مردمی آن بود که مخالفان اصلاحات را نیز به ناچار به پوشیدن کسوت اصلاح‌طلبی کشاند؛ اما از سوی دیگر بر تیرگی و غبارآلودگی مفاهیم و مضامین دایره واژگان جنبش اصلاح‌طلبی افزود.

موسسه نشر و تحقیقات ذکر، با درک شرایط موجود، تلاش برای شفاف‌سازی فضای فکری ایران امروز را وظیفه خویش می‌داند و در امتداد انتشار کتابهای متعددی که به قصد پاسخگویی به ضرورت‌های زمان فراهم می‌آیند، مجموعه حاضر را تقدیم جویندگان و پویندگان راه حق و راستی می‌کند.

در این مجموعه، مفهوم اصلاحات، حوزه‌ها، بسترها و زمینه‌های تاریخی، ابعاد، راهکارها، موانع و آفات آن و نیز رابطه آن با مقوله‌های دیگری از قبیل دین و انقلاب، بن‌مایه طرح آراء و دیدگاه‌های برخی از اندیشمندان و فعالان جنبش اصلاح‌طلبی ایران امروز قرار گرفته و زمینه‌ای فراهم آمده است تا هر یک از این بزرگواران، از منظری خاص خود، بر این عرصه فکری نوری بتابانند.

ناشر خود را سپاسگزار همه عزیزانی می‌داند که به نحوی در فراهم آمدن این مجموعه سهیم بوده‌اند؛ به ویژه آنان که با نوشتن مقالات، شرکت در گفت

و گوی رو در رو و پاسخ به پرسشهای مطرح در این زمینه، دعوت او را اجابت کردند. همچنین از دوستان ارجمندی که اجازه دادند تا آراء و آثار منتشر شده آنان نیز در این مجموعه جای گیرد، متشکریم.

و سرانجام، سپاس بی‌کران خود را نثار درگاه احدیت می‌کنیم که ما را لایق این خدمت یافت و توفیق ادای تکلیف را به ما ارزانی داشت. از حضرتش می‌خواهیم که همواره بر خلوص نیت و توان عمل ما بیفزاید و در این مسیر، دستگیرمان باشد.

موسسه نشر و تحقیقات ذکر

خاستگاه جنبش اصلاحی دوم خرداد

مهندس محسن آرمین

● به عقیده شما خاستگاه جنبش دوم خرداد و جریان اصلاح طلب کجاست و این جریان چه اهداف و غایاتی را در روند حرکت خود مدنظر دارد؟

- برای تبیین اهداف و غایات جریان اصلاح طلبی و تعیین این که وضعیت ایده آل و آرمانی این جریان کدام است، ابتدا لازم است که در مورد علل و عوامل شکل گیری این جریان صحبت کنیم. اگر آن علل و عوامل و ضرورتها و انگیزه ها شناخته شود، قطعاً قادر خواهیم بود تعریف مشخصی از جریان اصلاح طلبی ارائه دهیم، هویت این جریان را مشخص کنیم، مرزش را با گونه های دیگر جریانهای اصلاحی یا داعیه های اصلاحگرایانه مشخص کنیم. به این ترتیب، خود به خود، بستری که اصلاحات در آن جریان پیدا کرده است، دست کم از منظر جریان اصلاح طلبی دوم خرداد مشخص می شود و اهداف آن روشن خواهد شد. تا آن مبانی و ضرورت هایی که پیدایش جریان اصلاح طلبی را به عنوان یک واقعیت اجتماعی اجتناب ناپذیر کرده است

روشن نشود، اهداف آن خیلی روشن و مشخص نخواهد شد. از این‌رو، من این بحث را خیلی ضروری می‌دانم؛ چون احساس می‌کنم در هر مقطعی ما باید نگاهی به گذشته بیندازیم و به آن مبانی و مبادی جریان اصلاح‌طلبی، انگیزه‌ها و اقتضاها و ضرورت‌هایی که این جریان را موجب شده رجوع کنیم تا بتوانیم تضمینی برای تداوم این جریان بیابیم. با در نظر گرفتن اهدافی که این جریان دارد، می‌توانیم جلو انحرافات احتمالی در مسیر اصلاحات را بگیریم و این حرکت را در جهت اهداف اصلی خودش تداوم بخشیم. برای ورود به این بحث، باید اندکی به عقب برگردیم و در مورد این مسئله به بحث بپردازیم که حاملان این جریان، خودشان چه نگاهی به آن دارند. از نظر من، جریان اصلاحی دوم خرداد، یک جنبش اجتماعی است که در واقع هدایت و مدیریت آن بر اساس وحدت و هماهنگی بین نسل اول و نسل دوم انقلاب شکل گرفت. در سطح رهبری و هدایت این جریان، نسل اول قرار داشت و نسل دوم به مثابه نیروهای اجتماعی و نیروی محرکه و موتور آن بود. در واقع، در تصویر حماسه دوم خرداد، می‌توانیم همکاری تعالی بخشی را میان این دو نسل ببینیم. از این حیث، من معتقدم که جنبش اصلاحی دوم خرداد، نمادی از نزدیکی و همگرایی این دو نسل در شرایطی بود که روند امور تا پیش از آن در جهت دور شدن و فاصله گرفتن این دو نسل حرکت می‌کرد.

● نسل اول انقلاب چگونه به چنین نتیجه‌ای رسید؟

– نسل اول انقلاب، نگاهی خاص به مقوله قدرت و سیاست داشت. سابقه طولانی مبارزات سیاسی – اجتماعی در زمان شاه، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری نگاه این نسل و رویکرد آن به مقوله سیاست و قدرت داشت. در وضعیت پیش از انقلاب، عرصه سیاسی کاملاً بسته بود و ساختار سیاسی

رژیم شاه، ساختاری کاملاً متصلب و انعطاف ناپذیری شده بود. به این ترتیب، امکان هرگونه حرکت اصلاحی و مشی اصلاح‌گرایانه در درون آن ساخت سیاسی، کاملاً منتفی شده بود. از اوایل دهه ۴۰، مبارزان و به طور مشخص، نسل انقلاب به این نتیجه رسیده بودند که رژیم شاه دیگر ظرفیت اصلاح ندارد و راهی جز انقلاب برای اصلاح امور خودشان نمی‌دیدند. طبیعی است که رأس قدرت و حاکمیت را مسئول پدید آمدن چنین وضعیتی می‌دانستند. در نتیجه، نگاه نسل اول انقلاب در رویارویی با رژیم شاه، کاملاً به رأس هرم قدرت معطوف شده بود و ناخودآگاه چنین احساس می‌شد که اگر این رأس اصلاح بشود، تغییر می‌کند و در کنار تغییری که در ساختار سیاسی به وجود می‌آید، مشکلات کاملاً قابل حل خواهد بود. در واقع، تجربه و سابقه مبارزه با رژیم شاه، باعث شده بود که نگاه این نسل در مقوله قدرت و سیاست، همواره معطوف به رأس هرم قدرت باشد. انقلاب که پیروز شد، این تصور بر اذهان حاکم بود که با قرار گرفتن افراد سالم و انقلابی در رأس ساختار قدرت و تدوین یک قانون اساسی که دارای جنبه‌های مردمسالارانه و دموکراتیک باشد و در آن آزادیهای سیاسی و اجتماعی به رسمیت شناخته شود و بر وجود نهاد انتخابات و دخالت و مشارکت سیاسی مردم در اداره امور کشور تأکید شده و در کنار نظام حزبی و مشارکت و رقابت در عرصه سیاسی کاملاً پذیرفته شده و به طور مشخص بر حق حاکمیت بر سرنوشت خود تأکید شده باشد، دیگر نباید مشکلی وجود داشته باشد. یعنی وقتی در رأس قدرت، افراد صالح و انقلابی بوده و قانون اساسی هم تدوین شده باشد، به راحتی می‌توانیم شاهد تحقق ظرفیتهای اسمی قانون اساسی باشیم و شعارهای انقلاب، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی ایران را کاملاً محقق کنیم. اما آنچه که در واقعیت رخ داد، تا حدودی متفاوت با این تصور بود.

در دهه اول انقلاب، به دلیل بروز خطرات و تهدیدات جدی در برابر اساس انقلاب و نظام، طبیعی بود که همه توجهات، معطوف به حفظ کيان نظام و انقلاب شود. یعنی تمام انرژی و نیروی انقلابیان و نسل اول انقلاب، بر حفظ انقلاب و دفاع از انقلاب و دست آوردهای آن در برابر تهدیدات خطرناک متمرکز بود و احساس می شد که ابتدا باید این اساس و بنیان را حفظ و تثبیت کرد تا در درون این ساخت، بتوانیم خواسته هایی را که در شعارهای انقلاب تبلور یافته است، محقق کنیم. اما پس از پایان جنگ، به تدریج احساس شد که ظاهراً آن نوع نگاه به مسئله قدرت و سیاست، دارای کاستیها و اشکالاتی است. یعنی شرایطی فراهم آمد که نقصها و کاستیهای نگاه نسل اول انقلاب به مقوله قدرت و سیاست، تا حدودی خودش را نشان بدهد.

پس از پایان جنگ، یعنی در دهه دوم انقلاب، به رغم این که جنگ پایان یافته و اوضاع و روند امور در بستر خود جاری شده و در واقع، دیگر خطرات عاجل و توطئه های سخت بر ضد نظام، تقلیل پیدا کرده بود، کم کم شاهد این بودیم که با اجرای الگوی توسعه آمرانه که لازمه آن نوعی غیرسیاسی کردن جامعه بود، مشارکت در تعیین سرنوشت کشور بدون عنصر رقابت، تثبیت می شد و خواستها و مطالبات اجتماعی، بدون هیچ گونه پاسخ روشن و مشخصی، به تدریج برهم انباشته می شد. این نسل با تجربه دهه دوم انقلاب، به تدریج ضعفها و کاستیهای نوع نگاه خود به مقوله قدرت و سیاست را درک می کرد. احساس می شد که میان قاعده اجتماعی این هرم و رأس آن که حاکمیت باشد، خلأ و انقطاعی است که اجازه نمی دهد مطالبات اجتماعی به صورت پالایش یافته به سطوح بالای این هرم انتقال پیدا کند و متقابلاً پاسخ مناسبی هم از بالا دریافت کند. در واقع، نسل انقلاب در نتیجه این خلأ

و با بروز برخی از کاستیها و اشکالات در عرصه عملی، مخصوصاً روندهای نامطلوبی که در اداره کشور در دهه دوم انقلاب شکل می گیرد، احساس کرد به جای اینکه نگاه خود را به سطوح بالایی هرم قدرت متمرکز کند، باید بخشهای میانی این هرم را در کانون دید خود قرار دهد و سعی کند آن خلأ موجود میان رأس و قاعده هرم اجتماعی را برطرف و پر کند. این شرایط، تقریباً مصادف شده بود با کنار گذاشتن بخش مهمی از نسل انقلاب از ساختار قدرت. یعنی تقریباً در اوایل دهه ۷۰ بود که به طور مشخص، جریان چپ یا خط امام، به تدریج، بنا به دلایلی که جای بحث درباره آن اینجا نیست، از عرصه قدرت نظام کنار گذاشته شدند. طبعاً این تقارن، فرصت بسیار خوبی را برای این جریان فراهم کرد که بتواند در فضا و شرایط مناسب تری به بازنگری و بازسازی دیدگاه های خود دست بزند و به راه حل های مناسبی برای رفع این اشکالات برسد. این جریان چپ که در واقع، ادامه جریان روشنفکری چپ در دوره پیش از انقلاب و در دوره پیروزی انقلاب بود و نقش محوری و کانونی در اوجگیری و پیروزی انقلاب داشت، در شرایطی قرار گرفت که با کنار گذاشته شدن از قدرت، می توانست به بررسی نقایص و بازنگری در مورد آنها بپردازد. در نتیجه این بازنگری ها دریافتیم تا زمانی که ما راهکارهای مسالمتجویانه و نهادینه شده ای را در بخش میانی هرم قدرت تعبیه نکنیم و راهکارها، روشها و نهادهایی را که بتوانند مطالبات جامعه را پالایش و در قالب اشکال منطقی به سطوح بالایی هرم قدرت منتقل کنند و با نظارت و کنترل خود بر عرصه قدرت، تضمینی برای پاسخگویی برای این مطالبات باشند، تحقق پیدا نکند، نمی توان امیدی به حل مشکلات اجتماعی و رفع کاستیهای موجود داشت. بنابراین، می خواهم عرض کنم که عوامل و شرایط ذهنی و تئوریک جریان اصلاح طلبی، براساس این روند،

تحولات حرکت نمی‌کرد. در نتیجه، نوعی فاصله و بیگانگی بین وضعیت اجتماعی، تحولات آن و ساخت قدرت وجود داشت. به خصوص پس از کنار گذاشته شدن نیروهای چپ که نماینده جریان روشنفکری دینی بودند، ساخت قدرت، سمت و سویی به خود گرفت که اساساً نمی‌توانست به این مطالبات اجتماعی پاسخ دهد.

کنار گذاشته شدن جریان روشنفکری دینی - که بنا به خصلتها و ویژگیهای فکری، می‌توانست تعامل مثبت‌تر و تعالی بخش‌تری در جامعه داشته باشد - باعث شد که ساخت سیاسی جامعه به سمت نوعی تصلب پیش برود. همچنین اجرای الگوی توسعه آمرانه پس از جنگ و در دوره هشت ساله سازندگی که لازمه آن غیر سیاسی کردن جامعه و کاهش رقابت و مشارکت نهادینه از سوی نیروهای اجتماعی در اداره امور کشور بود، امکان درک و فهم گفتمان حاکم بر جامعه و مطالبات اجتماعی را از سوی ساخت سیاسی کاهش داد و در نتیجه، این روند مطالبات اجتماعی، بدون هرگونه پاسخی بر روی هم انباشته می‌شد.

نهایتاً این وضعیت، موجب تعمیق شکاف میان دولت و ملت می‌شد. بروز بحرانهایی مثل آشوب اسلامشهر، مشهد، قزوین و... در سالهای اجرای سیاست سازندگی، کاملاً و به نحو روشنی از تعمیق روزافزون این شکاف و فقدان یک ساز و کار مناسب برای طرح مسالمت‌آمیز خواسته‌ها و مطالبات اجتماعی خبر می‌داد. انباشت این مطالبات اجتماعی براساس روندها و تغییرات اجتماعی که در طول این سالها داشتیم از یک سو و آمادگی و پیدایش آن شرایط ذهنی از سوی جریان روشنفکری دینی و به طور مشخص جریان سیاسی چپ و خط امام از سوی دیگر، در یک نقطه با هم به تلاقی رسید و شرایط عینی و ذهنی لازم را برای حماسه‌ای مثل حماسه دوم خرداد

به تدریج شکل گرفت. در این مدت، در عرصه سیاسی، به طور مشخص، دو کانون روزنامه سلام و نشریه عصر ما و جریان خط امام که نهاد جریان روشنفکری دینی در درون انقلاب و نظام بود، عهده‌دار این بررسی‌ها و بازنگری‌ها و تلاشهای تئوریک بودند.

● آیا جنبش دوم خرداد، تنها معلول همین عوامل ذهنی بود یا زمینه‌های عینی‌تر اجتماعی - سیاسی نیز در آن نقش داشت؟

- البته غیر از این عوامل و زمینه‌های ذهنی، یک سری عوامل عینی و مادی وجود داشت که امکان ایجاد یک جریان اصلاحی را به مثابه یک جنبش اجتماعی ایجاد می‌کرد. می‌دانید که هر جنبش اجتماعی، متکی بر علل و عوامل ذهنی و مادی است و تا آن عوامل مادی و اجتماعی وجود نداشته باشد، عوامل ذهنی به تنهایی نمی‌تواند موجد تحول و جنبش اجتماعی شوند. آن عوامل عینی هم در واقع، محصول روندهایی بود که از آغاز انقلاب، در سطح اجتماع شروع شده بود. رشد شهرنشینی، گسترش طبقه متوسط شهری، کاهش بی‌سوادی و افزایش آمار تحصیلات در جامعه و گسترش ارتباطات و افزایش جمعیت جوان کشور، از عواملی بود که در واقع، زمینه‌ساز تحولاتی در لایه‌های مختلف اجتماعی و موجب پیدایش و طرح مطالبات جدیدی از سوی نیروهای اجتماعی می‌شد. همچنان که از نظر سطح سواد، گسترش آموزش عالی و آموزش و پرورش و گسترش شهرنشینی حرکت می‌کردیم، به موازات آن، شاهد پیدایش و طرح مطالبات جدیدی از سوی نیروهای اجتماعی می‌شدیم که عمدتاً شامل مشارکت در اداره امور کشور و تعیین سرنوشت و آزادی - آزادی قلم و بیان و آزادیهای سیاسی و آزادیهای قانونی - بود. اما به دلایلی که عرض کردم، ساخت قدرت، همپای این

جریانهای فکری و سیاسی حاشیه‌ای بوده‌ایم که هیچ وقت در تحولات اجتماعی و سیاسی ما نقش مهمی را نداشته‌اند. اما اینها همیشه بوده‌اند و شعارها و نمادهای خود را مطرح کرده‌اند. بنابراین، من بر این نکته تأکید می‌کنم که بزرگنمایی نقش این نیروها و تفکرات و دیدگاه‌های حاشیه‌ای و گفتمانهای ناشی از آن، در بررسی و ارزیابی جنبش دوم خرداد، به نظر من یک انحراف است و البته فکر می‌کنم که ناشی از انگیزه‌ها و اهداف سیاسی خاصی است.

جریان اصلاح طلبی، جریانی است که با رویکردهای انقلابی از یک سو و رویکردهای محافظه‌کارانه از سوی دیگر، کاملاً مرزبندی دارد. با رویکردهای محافظه‌کارانه مرزبندی دارد، به این دلیل که اساساً محافظه‌کاری در صدد توجیه وضعیت موجود و ایجاد پیوند میان خود با وضعیت موجود است و در آن، خصلت نقد و نقادی وجود ندارد. در حالی که جریان اصلاح طلبی، در قبال وضعیت موجود، رویکردی انتقادی دارد و خواهان تغییر وضعیت موجود است. از سوی دیگر، جریان اصلاح طلبی دوم خرداد، با رویکردهای انقلابی مرزبندی دارد، زیرا در واقع، هر چند که جریان انقلابی خواهان تغییر است، اما این تغییر را اولاً به صورت ناگهانی و با توسل به شیوه‌های غیرقانونی می‌خواهد و ثانیاً این تغییر را متوجه اساس و بنیادهایی می‌کند که در واقع، موجب پیدایش وضع موجود شده است. یعنی اساساً خواهان تغییر ساخت و سیستم و مجموعه به طور کامل است. در حالی که جریان اصلاح طلبی، با اینکه خواهان تغییر است، این تغییر را به صورت مسالمت‌آمیز، قانونی و در چارچوب مبانی پذیرفته شده می‌خواهد و خود را به آن مبانی پذیرفته شده که همان مبانی هویت ساز نظام و انقلاب است، متعهد و ملتزم می‌بیند. ممکن است همان طور که عرض کردم، از طرف

فراهم کرد. در قالب چنین حماسه‌ای، ما شاهد بر آمدن یک شخصیت حاشیه‌ای نظام، مثل آقای خاتمی، تا سطح مسئولیت ریاست جمهوری بودیم که فی‌الواقع جریان اصلاح طلبی را نمایندگی می‌کرد. در طول سالهای دهه دوم منتهی به جریان جنبش دوم خرداد، در عرصه سیاسی، تنها فعالیت مؤثر را در عرصه سیاست، غیر از آن بخش حاکمیت، فقط در سطح همین جریان روشنفکری دینی و جریان خط امام مشاهده می‌کنید. جریان دوم خرداد هم که به پیروزی می‌رسد، باز رهبری این حرکت اجتماعی در دست همین جریان روشنفکری دینی است که آقای خاتمی سبیل و نماد آن است. فکر می‌کنم با توجه به این امر، ما به راحتی می‌توانیم درک روشنی نسبت به ماهیت و هویت جریان اصلاحی دوم خرداد پیدا کنیم.

● این روزها تلاش می‌شود جریان اصلاح طلبی در تقابل با اصول و ارزشهای انقلاب و حرکت ضد دین وانمود شود. شما در خصوص جهتگیری اصلی جریان اصلاحات و جهتگیری‌ها و مرزبندی‌های جبهه دوم خرداد، چه تعریفی ارائه می‌دهید؟

- طبیعی است که هر جنبش اجتماعی، در کنار گفتمان اصلی و محوری‌ای که ایجاد می‌کند، یک سری گفتمان حاشیه‌ای ناشی از فرهنگهای حاشیه‌ای و جریانهای حاشیه‌ای را هم با خود همراه دارد. اگر بخواهیم در مورد ماهیت این جنبش اجتماعی قضاوت کنیم و تعریف روشنی از این جنبش و اهداف آن ارائه دهیم، ناگزیر باید به همین گفتمان اصلی و حاکم توجه کنیم، نه به آن جریانهای حاشیه‌ای که در هر جنبش اجتماعی وجود دارند. به هر حال، در طول این مدت، چه پیش از انقلاب، چه در دوره اوجگیری و پیروزی انقلاب و چه پس از پیروزی انقلاب و پیدایش دوم خرداد، همواره شاهد وجود

نیروهای حاشیه‌ای و گفتمانهای حاشیه‌ای، شاهد بروز برخی گرایشهای اصلاحی باشیم که از روشهای مسالمت‌آمیز و قانونی استفاده کنند و در عین حال، رویکرد انتقادی و نفی را متوجه مبانی و اساس نظام کنند و هدف و غایت دیگری را دنبال کنند. اما اصلاح به آن معنا، با اصلاحی که جنبش دوم خرداد نمایندۀ آن است، کاملاً متفاوت است و مرزبندی روشنی دارد.

بنابراین، جریان اصلاحی دوم خرداد، در واقع با رویکردی انتقادی در درون، مبتنی بر مبانی پذیرفته شده و هویت ساز نظام و انقلاب، در صدد اصلاح امور و تغییر رویه‌های غلط و اقتدارگرایانه در اداره امور کشور و نفی مناسبات انحرافی در تعامل حاکمیت با ملت است. مدعای جریان اصلاح‌طلبی، در واقع، نزدیک کردن ظرفیت فعلی قانون اساسی به ظرفیت اسمی این قانون، به مثابه میثاق ملی و ترجمان دو بنیاد اسلامیت و جمهوریت در نظام و انقلاب ماست. یعنی اگر ما بخواهیم از نظام جمهوری اسلامی با استناد به عناصر هویتش، تعریفی دقیق ارائه دهیم، می‌توانیم بگوییم که این نظام، ساختی سیاسی مبتنی بر دو عنصر دین و مردمسالاری است. جریان اصلاح‌طلبی در درون این نظام، جریانی است که خود را به این دو بنیاد، کاملاً ملتزم بداند. بنابراین، هر جریان و رویکرد دیگری تحت عنوان جریان اصلاح‌طلبی یا هر عنوان دیگر که یا در جهت نفی اسلامیت حرکت کند یا در جهت نفی جمهوریت باشد، به گمان ما اولاً با جریان اصلاح‌طلبی دوم خرداد مرزبندی دارد، ثانیاً نمی‌تواند به عنوان یک جریان اصلاح‌طلبی در درون نظام جمهوری اسلامی تلقی شود.

جنبش کنونی اصلاحات، «اصلاحات مابعد انقلاب» است

دکتر سید هاشم آقاچری

برای روشن شدن مفهوم اصلاحات، باید دو زوج مفهومی را از هم تفکیک کرد. به خصوص که در این روزها ما شاهد خلط این دو زوج مفهومی دوگانه‌ایم که خود می‌تواند سرآغاز خطاهای فراوان باشد. یک زوج مفهومی، «اصلاح - افساد» است. وقتی می‌گوییم اصلاح به عنوان برنهاد افساد، به معنی یک مفهوم لامکان و لازمان است و بسته به این که در چه ظرف زمانی و مکانی تحقق خارجی پیدا کند، مصداق و مفهوم خاص خود را خواهد داشت. به گمان من، خطایی که گاهی خود ما مرتکب می‌شویم، اینجاست که با متون و نصوص دینی به گونه‌ای غیر تاریخی و آنارونیک یا ناهمزمانی مواجه می‌شویم. قرائت آنارونیک از متون و نصوص دینی، از جمله در باب مفهوم اصلاح، می‌تواند ما را گرفتار خطاهای مصداقی هم کند.

من از حیث زبان‌شناختی، میان واژه‌های رقیق و غلیظ تفاوت می‌گذارم. متون و نصوص دینی، به گمان برخی متضمن واژه‌های رقیق‌اند. واژه‌های رقیق، واژه‌هایی‌اند که گسترۀ معنایی وسیعی دارند و حوزه شمولشان